

رسالت هنرمند در تئاتر

از: خلیل موحد دیلمقانی

هنرمندان هرزمانی برج عاجی دارند و برای رسیدن به آن است که سخت میکوشند و به نظر نگارنده این برج عاج همان کمال و فضیلت هنری است که در واقع هنرمندعالی‌مقام و واقعی من غیر مستقیم به سوی آن کشیده می‌شود و برای دست یافتن به کلید ورودی این برج زیبا و عظیم ناخودآگاه در جستجو و تکاپوست. و اگر چنانچه هنرمندی را سعادت آن باشد که به درون آن راه یابد به راز جاودانگی دست یافته و در هر نسل و دوره‌ای میان هزاران هنرمند کمتر کسی را میتوان یافت که به این راز دست یافته باشد. باید توجه داشت که در بطن هر هنری حقیقتی موجود است. حقیقتی پرافسون، و مجذوب کننده و برای کشف این حقیقت است که هنرمند می‌کوشد و جستجو می‌کند و بقول سوفکل «تا نکوشید درنیابید» و هنرمند تا درنیابد خلق نمی‌تواند کرد و خلق

يك اثر كامل و تمام چندان آسان نيست بلكه به ميزان صداقت و صميميت در جستجوها و تجربه‌هايش ، به دقت مشاهده او در اشياء و افراد محيط اطرافش ، به مقدار درك و دريافت او از رویدادها و شناخت عناصری که این رویدادها را تشکیل می‌دهند، به اندیشه‌ای ژرف و دیدی دقیق در بیان حوادث و نتیجه دیده‌ها ، تجربه‌ها ، شناخته‌ها ، بستگی دارد . بنابراین خالق يك اثر هنری كامل در واقع چنگ زدن به مجهولی است که هنرمند می‌کوشد آنرا برای خود حل کند و هرچه مسئله مشکل‌تر باشد جواب آنهم مشکل‌تر بدست خواهد آمد و اینجاست که بصیرت و خردمندی و ذخیره فرهنگی هنرمند به یاریش می‌آید تا مشکل را به همراه ذوق و استعداد تربیت شده به آسانی حل کند ، پس هنرمند واقعی دائماً در تقلا و جستجوست ، در حال درآمیختن با مسایل غامض هستی ، سرنوشت و مرگ است و اگر نکته‌ای را کشف کند در واقع گوشه‌ای از وجود خود را کشف کرده است و این رازگشایی با هیجانان و نیروی فکری و قدرت تجسم و تخیل هنرمند سر و کار دارد و قدرت هرکاری در حقیقت آن کار نهفته است .

و کار هنرمندان واقعی نظیر قهرمانان داستان سیمرغ عطار است که حقیقت را در وجود خود یافتند ولی اگر از مراحل مختلف جستجو و دریافت نمی‌گذشتند آیا به این معرفت و شناخت نایل می‌شدند ؟

از سوی دیگر هرچند که هنرمند از خلق اثری لذت می‌برد ولی اگر هوس‌نشان دادن آن اثر به دیگران در وجود او نباشد ، اگر خودخواهی (نه خودستایی) نداشته و نخواهد قدرت خلاقیتش را به جمعی دیگر نشان دهد نمی‌تواند هنرمند باشد و به این طریق هنرمند در طی مراحل تکامل خود به گروه دیگری که خواهان و خریداران آثار او هستند نیاز دارد که می‌یابد با آنها ارتباط صمیمانه‌ای برقرار کند و هیچ هنری به کمال نمی‌رسد مگر اینکه به مردم شیفته هنر برسد و تماشاکنان تاثیر مهم‌ترین عامل تکامل يك نمایش هستند و هر نمایشی بدون وجود تماشاکن ناقص است و نفس گرم تماشاگر است که بازیگر

را بر سر شوق می آورد و به نمایش اورنگی از هستی می بخشد زیرا عکس العمل های جمعی آنها از جهت پیشبرد و گسترش هنر بازیگری و تکامل تکنیک نویسندگی و پختگی اندیشه خالقین يك درام ، اهمیت بسیاری دارد . حال ببینیم این عکس العمل های جمعی چه نتیجه ای در تکامل يك نمایش می تواند داشته باشد :

فرق يك نمایشنامه با يك قصه در اینست که قصه را می توان در گوشه يك اتاق به تنهایی خواند و تصور کرد ولذت برد ، هرچند که میشود يك نمایشنامه را هم به همین طریق خواند ولی نمایشنامه موقعی کامل می شود که بازی نمود و توسط عده ای هنرپیشه میان گروهی مشتاق روی صحنه دوباره خلق شود . در این دوباره خلق شدن نیروی عظیم و ناشناس تخیل بازیکنان و تماشاکنان درهم می آمیزد و بازیکنان سعی دارند که آنانرا اسیر و مفتون هنر خود کنند و موفق نخواهند شد مگر اینکه بر تخیل آنها تسلط یابند اما چگونه میتوان این دنیای پرشگفت تخیل تماشاکنان را متصرف شد ؟ شاید شناخت روان تماشاگر بتواند ما را در رسیدن به واقعیت تخیل یاری دهد .

يك استاد تئاتر می گوید : (هنر تئاتر با واقعیت مطلق سر و کار ندارد، بلکه با واقعیت تخیل و تصور شده سر و کار دارد) تماشاگر هر عصر و زمانه ای به يك نوع تخیل خاص عشق می ورزد و آرمان و رویای ویژه ای دارد ، شناخت کیفیت این نوع تخیل است که تماشا کن را مجذوب و مسحور می کند و او را بسوی تئاترها می کشاند بطوریکه خود را در عالم این نوع تخیل زیبا غرق می کند و دامن از کف میدهد و اگر ما نوع تخیل تماشاگر زمانه خود را نشناسیم نمی توانیم با تماشاگر خود ارتباط لازم را برقرار کنیم و اگر ارتباط برقرار نشود موفق نخواهیم شد پس باید به کیفیت نوع تخیل عصر خود آگاه باشیم و سعی کنیم از آن برای به دام کشیدن تماشاگر خود بهره گیریم .

نیمی از وجود ما پراز اوهام و تخیلات زیباست ، با گذشته ای وهم آلود و آینده ای دلفریب زندگی کنونی خود را رنگین می کنیم و ادامه میدهیم حال ما خالی از

هیجان، خالی از کشش و خالی از کشمکش است، و آنچه را نداریم در عالم خیال تصور می کنیم و همین لحظه هایی که در عالم خیال می گذرد لحظه های زیبا و پرمعنی زندگی ماست زیرا بقیه بی رنگ و مکرر و خالی و ملالت بار است، در این لحظه است که آنچه را نداریم بدست می آوریم از شهامت و غرور، از ثروت و تجمل، از عشق و محبت، از خوشی و هوس، از گذشت و متانت و هزاران صفت دیگر که در آرزویش هستیم برای خود دنیای دلفریب و زیبا و پراز سایه و روشن خلق می کنیم، و هنرمندان هستند که این دنیای پرنقش و نگار شگفت را دوباره زنده می کنند و به تخیل تماشاکن لباس هستی می پوشانند و قهرمانهای آن نسل و زمانه را ابداع می کنند، و این قهرمانها در قلب و روح مردم زمانه جایگزین می شوند، بطوریکه طرز راه رفتن، لباس پوشیدن، حرف زدن و فکر کردن آنها مد روز میشود و نسلی را دگرگون می کند و از نسلهای قبلی خود جدا میسازد.

هنرمند موفق کسی می تواند باشد که به احساس و ادراک نسل خود آشنایی کامل داشته باشند، تا قهرمان یا قهرمان هایی خلق کند که به نیاز خود پاسخ دهند. تماشاکنان تصویری از تخیل و رویاهای خود می خواهند که با آنها زندگیشان را شیرین کنند و وقتی به تئاتری می روند می خواهند رویاهای خود را بر آورده کنند، و قهرمانان رویاهای خود را زیر تلؤلؤ درخشان نور افکنها ببینند که حرکت می کنند سخن می گویند می جنگند و عشق می ورزند و می میرند. وقتی این تماشاگران از درهای خروجی خارج می شوند می خواهند سایه همین قهرمانها را پشت سرشان حس کنند.

اما تماشاکنان يك نمایشنامه افراد مختلف هستند: روزنامه نگاران، پزشکان، وکلاء، معلمین مدرسه، روزنامه فروشها، بازرگانان، کارگران ساده، بقالها، زنان عامی دانشجویان و غیره و غیره.

صادق ترین تماشاگران آنهایی هستند که روی نیاز، نه چشم و هم چشمی به تئاتر می روند و از تئاتر لذت می برند اینها در ابراز عقیده خود بسیار صمیمی هستند و عکس العمل های